

۱۴۰۱

قلب بلورین

زریک لونوار

مترجم:

پروین طهماسبی

www.ketab.ir

سرشناسه : لئونوار، فردریک، ۱۹۶۲ - م. Lenoir, Frederic
 عنوان و نام پدیدآور : قلب بلورین / فردریک لئونوار؛
 مترجم پروین طهماسبی.
 مشخصات نشر : تهران : فکر اذین، ۱۳۹۵.
 مشخصات ظاهری : ۱۴۳ص.
 شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۹۲۸۷۶-۷-۳
 وضعیت فهرست نویسی : فیبا
 یادداشت : Coeur de cristal, ۲۰۱۴. عنوان اصلی :
 موضوع : داستان‌های فرانسه -- قرن ۲۱م.
 موضوع : French fiction -- ۲۱st century :
 شناسه افزوده : طهماسبی، پروین، ۱۳۴۱ - مترجم
 رده بندی کنگره : PQ۷۱۷۲۷ / ق۹۸۱۳۹۵
 رده بندی دیویی : ۸۴۳/۹۲
 شماره کتابشناسی ملی : ۴۴۷۰۴۴۶



قلب بلورین
 نویسنده: فردریک لئونوار
 مترجم: پروین طهماسبی
 صفحه‌آرایی: ترجمه‌شناسی
 چاپ: اول، ۱۳۹۶
 طرح جلد: بهزاد خورشید
 چاپ و صحافی: تاجیک
 شمارگان: ۱۰۰۰ جلد
 قیمت: ۱۳۰۰۰ تومان

حق هر گونه چاپ و انتشار محفوظ است

نشانی: پونک انتهای اشرفی اصفهانی کوی زیتون خیابان چمران کوچه دهم پلاک ۲۵ واحد ۶
 تلفن: ۴۴۸۶۹۲۶۸ تلفن همراه: ۰۹۳۷۸۵۰۳۷۳۲
 نشانی فروشگاه: سعادت آباد میدان کاج مجتمع کسری کتابسرای کلک
 تلفن: ۲۲۰۸۷۱۴۹-۲۲۰۶۲۶۲۶

فهرست

۷	سرآغاز.....
۹	۱. لیلی یخ زده (عشق عطر و مزه‌ی زندگی است).....
۱۱	۲. جازری سیاه.....
۱۵	۳. ولیسی.....
۱۹	۴. استاد و.....
۲۳	۵. شهود.....
۲۷	۶. مجلس بزرگ قوس.....
۲۹	۷. شاهزاده خانم‌های چهار پنه تهران.....
۳۱	۸. عشق پاک.....
۳۵	۹. دعای خیر پدر.....
۳۷	۱۰. آونگ درونی.....
۴۱	۱۱. سرگردان.....
۴۳	۱۲. نبرد.....
۴۷	۱۳. نشانه.....
۵۱	۱۴. پیر زن.....
۵۵	۱۵. چهره‌های عشق.....
۵۹	۱۶. باغ سحرآمیز.....
۶۳	۱۷. شمشیری از نور.....
۶۹	۱۸. سه غول.....
۷۵	۱۹. سوسک عاشق.....

۸۱	۲۰. مرگ شاه
۸۵	۲۱. بامبوی آبی
۸۹	۲۲. حقیقت کجا پنهان است؟
۹۳	۲۳. سولنا
۹۵	۲۴. رویا
۱۰۳	۲۵. شام
۱۰۹	۲۶. باز
۱۱۱	۲۷. گذار عظیم
۱۱۵	۲۸. قلب از اخگر
۱۱۹	۲۹. سرفه
۱۲۳	۳۰. شریک جر
۱۲۵	۳۱. حقیقت
۱۲۹	۳۲. شاهزاده خانم
۱۳۵	۳۳. واپسین چالش
۱۳۷	پایان

سرآغاز

وقتی درد قلب مارا شکافته و بزرگتر کرده است
باز هم بیشتر و عمیق تر دوست داریم...

یکم بود یکی نبود: خیلی وقت پیش، درامپراتوری دوری، پادشاهی قدرتمند زن، کی - مرد که او را "شاه خوب" می نامیدند. خویش آن قدر زیاد بود که همه را دانستند. هم در قلمرو خود و هم در دیگر امپراتوری های دنیا، همه جا نام او مورد احترام بود و زندگی وی سرمشق کودکان قرار می گرفت. آن ها می گفتند: "نگاه کن، این شاه آن قدر خوب است که همه مردم را دوست دارند و خود او هم در صلح زندگی می کند. نیازی ندارد که با تنهایی حکومت کند. راز قدرت او فقط خوب بودن اوست".

روزی که شاه خوب دیگر پیر و مریض شد، او، نوهی نه ساله وی روی ایوان کوچک - آنجا که شاه استراحت می کرد - نزد او آمد. چشمان دخترک از اشک اندوهگین بود. شاه او را روی رانهایش گذاشت و از او پرسید:

- عزیز کوچولوی من، برای چه گریه می کنی؟
- دخترک کوچک در حالی که گریه اش شدت یافت جواب داد.
- برای این که گوم مرد. چه قدر بدبختم...

شاه پیر می‌دانست چه قدر الوا به سگش، گوم^۱ که هیچ وقت او را ترک نمی‌کرد- وابسته بود. سعی نکرد اشک‌های نوه‌اش را خشک کند اما در حالی که او را همچنان بیشتر در بغل می‌فشرد با او گریه کرد. هنگامی که چاه غصه‌ی قلبش خشک شد، الوا به پیشانی کوچکش چین انداخت و با خشم افزود:

- دیگر نمی‌خواهم رنج بکشم! دیگر نمی‌خواهم به هیچ کس دل

بدم!

شاه او را جدی نگاه کرد؛ سپس این الفاظ را به زبان آورد:

- ای کوچک‌تری من! خوب به من گوش کن. وقتی موجود عزیزی را از دست می‌دهی، هرگز نتوانیم درقلب خود را به روی همه ببندیم یا از این آتشی که به سر افتاده و آن را پاره پاره می‌کند استفاده کنیم تا باز هم بیشتر قلبمان را و بست با هم. وقتی درد قلبمان را زخمی و بزرگ می‌کند باز بیشتر و عمیق‌تر بست داریم.

دخترک چشمان بزرگ پوشش‌دار خود را باز کرد. شاه پیر ادامه داد:

- برای تو داستانی تعریف می‌کنم، داستان زندگی خودم را؛ می‌خواهی؟

الوا با اشاره سر قبول کرد، به پدر بزرگش تکیه داد و پلک‌های خود را بست. شاه هم چشم‌های خود را بست تا خواب راحت، بسیار دور را در ذهن جستجو کند. با صدای آرامی ادامه داد:

- می‌دانی عزیز دلم، همه من را شاه خوب می‌نامند. وقتی بست ساله بودم من را قلب بلورین صدا می‌کردند چون قلبم صاف اما سرد بود، مثل کریستال.